



داعش ثمره غلبه مفاهیم اسلامی و پوشش دینی غرب برای رقابت با اسلام است

عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران گفت: اینکه انقلاب اسلامی غرب را مجبور کرد که در رقابت با اسلام از مفاهیم اسلامی استفاده کند و پدیده ای مثل داعش ثمره غلبه مفاهیم اسلامی است.

عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران گفت: اینکه انقلاب اسلامی غرب را مجبور کرد که در رقابت با اسلام از مفاهیم اسلامی استفاده کند و پدیده ای مثل داعش ثمره غلبه مفاهیم اسلامی است.

به گزارش خبرنگار مهر، در دومین نشست «جامعه‌شناسی داعش» که به همت پایگاه علوم اجتماعی اسلامی ایرانی و بسیج دانشجویی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد، دکتر حمید پارسانیا عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران درباره جریان‌شناسی گروه‌های تکفیری، دکتر احمد نادری عضو هیئت علمی گروه مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران درباره سلفی‌گری افراطی؛ از اندیشه تا خشونت‌ورزی و دکتر سیدمهدی اعتمادی فرد عضو گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران درباره نقش بسترهای اجتماعی در بازتولید و تداوم داعش به ایراد سخنان خود پرداختند که در این متن سخنان حمید پارسانیا از نظر می‌گذرد:

موضوعی که ما پیرامون آن بحث خواهیم کرد، در رابطه با تحلیل اجتماعی داعش به عنوان یک پدیده اجتماعی برای کشورهای اسلامی است که اینگونه می‌تواند قدرت بگیرد و بسط پیدا کند و همچنین عواملی که چنین حرکتی را به وجود آورده‌اند، می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. اگر چه این مسئله در حال حاضر به طور خاص در رابطه با داعش مطرح شده است و پیش از ظهور آن نیز شاهد شکل‌گیری چنین پدیده‌هایی (همچون طالبان و القاعده) بودیم، ولی این نوع حرکتها و تحرکات سیاسی پیش از ۵ دهه گذشته در عالم اسلام وجود نداشت و تنها در دو دهه اخیر است که چنین بحثهایی مطرح شده است.

شاید بتوان گفت وقتی که جنگ دوم در منطقه نجد شکل گرفت اولین نوع از این نوع تحرکات سیاسی با ادبیات و عملکردی مشترک در بین وهابیون عربستان شکل گرفت. تاریخ این سلسله حرکتها را اگر بخواهیم در نظر بگیریم، ابتدای آن مربوط به دوره جنگ (جهانی) دوم در منطقه نجد می‌باشد. این جریانها تا دو دهه اخیر چندان فعال نیستند، اما پس از آن است که این تحرکات به تکوین قدرت سیاسی وهابیت در عربستان منجر می‌شوند.

عثمانیه، اهل حدیث، اشعریون

به اعتقاد من پیش از وهابیت عربستان و با یک تاخیر ۵۰ ساله تا دو دهه اخیر، به هیچ وجه در گذشته تاریخ اسلام، چنین حرکتهایی را در این سطح و با رویکرد تکفیری نداشته‌ایم. عقبه نظری این رویکرد را باید در سده اول اسلام جستجو کرد که در آن فرقه ای در جهان اسلام غلبه و گسترش پیدا کرد که از آن تحت عناوینی همچون عثمانیه، مشبهه، صاحبان عقیدت القدر و اهل ظاهر یاد می‌شود. پس از آن، این جریان تا حدی در سده اول هجری تعدیل و با زوال بنی امیه، شکل تعدیل شده‌تری به خود گرفتند و در قالب اهل حدیث استمرار یافتند که مهمترین رقبای آنها نیز معتزله، شیعیان و مرجعه بودند.

این رویکرد بعدها در زمان بنی عباس با شکل تعدیل شده دیگر تعامل کردند و در قالب اشعریون ظاهر شدند و پس از آن، فضای قالب اندیشه در جهان اسلام، کلام اشعری شد که با سایر جریانهای معرفتی در جهان اسلام همچون عرفان، جریان عقلی و فلسفی درآمیخت و تأثیر و تأثیری بین آنها شکل گرفت و جریان اهل حدیث و صورتهای ماقبل آن، گر چه به صورت فردی ظاهر می‌شدند، اما حضور اجتماعی چندان نداشتند و مورد اقبال اجتماعی قرار نمی‌گرفتند و تا صد ساله اخیر فرصتی را در تاریخ پیدا نکردند و در دو دهه اخیر، یعنی بعد از انقلاب اسلامی ایران، خیزش مجددی یافتند.

در دوران عباسیان، نوعی تساهل، مدارا و همزیستی و هویتی واحد وجود داشت

در دوران بنی عباس، جهان اسلام دارای امپراتوری بزرگی بود که از یک طرف جزیره بالکان، بخش‌هایی از اروپا و شمال آفریقا را در اختیار داشت و از طرف دیگر تا مرزهای چین امتداد پیدا می‌کرد. این قلمرو وسیع اقوام، مذاهب، نژاد، فرهنگهای مختلف و زبانهای گوناگونی را پوشش می‌داد که این گروه‌ها با آرامشی نسبی در کنار یکدیگر زیست می‌کردند البته این به معنای این نیست که هیچ تنش بین آنها وجود نداشت، بلکه یک نوع مدارا، تساهل و همزیستی با هم داشته و هویت واحدی را احساس می‌کردند.

در دوران عثمانی‌ها نیز دو امپراتوری بزرگ در جهان اسلام وجود داشت، که اگر به درون هر کدام از آنها نگاه کنید، می‌بینید که مذاهب، اقوام و نژادهای مختلفی وجود داشته است. برای مثال اگر چه صفویه هویت خود را با تشیع پیوند می‌دهد، اما این گونه نبوده است که در درون صفویه، اقوام و مذاهب مختلف در بخشهای مختلف جامعه ایران حضور نداشته باشند و بین مذاهب و فرقه‌های مختلف مدارای اجتماعی وجود نداشته باشد.

حال سؤال این است که این جریان سلفی چطور در سده اول شکل گرفت و چه تفاوتهایی با حیات مجددش در سده اخیر دارد؟ و اینکه چرا این گروه‌ها در یک مقطع تاریخی قدرت می‌گیرند و در یک مقطع تاریخی دیگر (شاید بیش از هزار سال) در کمون هستند؟ و به لحاظ تاریخی چه عواملی باعث شد تا این رویکرد معرفتی بسیار تنگ‌ظرانه و مهاجمانه درون جهان اسلام دست به تکفیر زند؟

داعش، ادامه دهنده اندیشه عثمانیه و اهل حدیث

در واقع این گروه ها (داعش، القاعده و وهابیون و...) به لحاظ بازگشت اندیشه ایشان به سده نخست (که از نظر آنها سلف صالح بودند)، خود را سلفی می دانند و به قبل از کلام اشعری، بازگشت می کنند. به لحاظ تئوریک و نظری می توان گفت، در صد سال اخیر هرگز شخصی همانند ابن تیمیه در این جریان ظهور نکرده است. یعنی به لحاظ نظری در بین اهل ظاهر، رویکرد تکفیری ابن تیمیه بسیار قوی تر از چهره های متاخر آن می باشد و این جریانات زمانی که می خواهند به سلف خود بازگردند، پا بر روی شانه های ابن تیمیه می گذارند و از آنجا سده نخستین اسلام را قرائت می کنند و بدان باز می گردند. با این وجود ابن تیمیه به رغم توان و قدرت نظری و تلاش و تحرکی زیادی که داشت، نتوانست جریانی اجتماعی در شام ایجاد کند و حتی از ناحیه نزدیکانش نیز طرد شد.

پیدایش عثمانیه، نتیجه نوعی تعامل نظام قبیله ای عرب با اسلام

در سده نخستین، پیدایش این رویکرد حاصل نوعی تعامل نظام قبیله ای عرب با اسلام است. پس از فتح مکه، اسلام با مفاهیم دینی اش توانست ظرفیت جدیدی را در شبه جزیره ایجاد کند که پیش از آن هرگز چنین ظرفیتی (یعنی ظرفیت تکوین یک قدرت جهانی)، درون آن وجود نداشت. همچنین توانست، فرصت ایجاد یک فرهنگ و تمدن فراگیر و یک قدرت سیاسی ای که در کمتر از ربع قرن توانست جغرافیای فرهنگی و سیاسی جهان را عوض کند، به وجود بیاورد. اما درعین حال، همراه با تحولی که در شرف رخ دادن بود و به موازاتی که اسلام در درون مدینه قدرت می گرفت، فرهنگ پیشین نیز در ذیل پوشش فرهنگ جدید، به حیات و رقابت خودش ادامه داده و جریانی را تحت عنوان جریان نفاق به وجود آورد.

اسلام را به صورت پوستین وارونه به تن کردند

ابوسفیان در دوران خلافت عثمان بر سر قبر حمزه آمد و بر قبر او لگد زد و گفت کجا هستید تا ببینید، آن چیزی که برای آن می جنگیدید، در دست ما افتاد و در مجلسی بر اثر نابینایی ابتدا پرسید، غیر از بنی امیه کسی در این مجلس حاضر است یا خیر که گفتند نیست و گفت امروز خلافت چون گوی در دستان شماست و آن را دست به دست بین خودتان بچرخانید. در واقع نگاه او به قدرت همچنان نگاه قبیله ای است، اما به سوی تصرف و تسخیر مفاهیم اسلام در آمده است و فرزندان او به عنوان خلیفه رسول الله (ص) به قدرت رسیدند و بنابر تعبیر امیر مومنان (ع)، اسلام را به صورت پوستین وارونه به تن کردند تا جایی که نوه ابوسفیان، نوه رسول الله را به اسم اینکه از دین جدش خروج کرده است به شهادت می رساند. این قضیه نشان می دهد که در حوزه فرهنگ عمومی مفاهیم دینی و اسلامی جا گرفته است و رقیب دیروز در سطح فرهنگ عمومی دیگر نمی تواند مقاومت کند و اگر بخواهد قدرت و اختیار خودش را حفظ کند، لازم است با یک برخورد گزینشی و بهره گیری از مفاهیم دینی عمل کند و این نشانه پیروزی اسلام بود. البته نه یک پیروزی تام و تمام، بلکه یک پیروزی نسبی در برابر قدرت رقیب بود.

بنی امیه با جعل حدیث مشروعیت خود را توجیه می کرد

در اینجا بود که برخورد گزینشی با مفاهیم قرآنی و اسلامی شکل گرفت و نظام قبیله ای و عصبیت دیروز تحت پوشش مفاهیم دینی از خودش دفاع می کرد و بخشهایی از مفاهیم دینی (شامل عقل، شهود، اخلاص ایمانی و...) که قدرت او را زیر سؤال می برد، حذف می کرد. در واقع نقل را به صورت انحصاری در اختیار خطیبان اموی گذاشتند و آنها نیز به جعل احادیث پرداختند به طوری که روایاتی که در رابطه با فضیلت اهل بیت (ع) نقل شده است، روایاتی نیز در رابطه با بنی امیه ناظر به همان فضیلت نقل (جعل) شده است و از همین طریق (بدون آنکه آن حدیث و روایت نقادی شود و مواجه عقلی با آن صورت گیرد) مشروعیت خودشان را توجیه می کردند.

همچنین نوعی ظاهر گرایی (که به دنبال خودش نوعی تجسیم و تشبیه خداوند به امور جسمانی و جسمانی دیدن او) و قول به جبر، از ویژگی های این اندیشه بود و ایشان با قول به جبر، آنچه را که واقع می شد به عنوان کار خداوند بیان می کردند. آنچه که در این نوع قرائت از اسلام (قرائتی اموی) رخ داد، هویتی جزء یک نوع ایدئولوژی نداشت که برای توجیه قدرت سیاسی بنی امیه به کار می رفت، منتهی در فضایی که فرهنگ دینی غالب آمده بود.

پس از واقعه عاشورا، بنی امیه هرگز نتوانست مشروعیت خود را توجیه کند

هر چند این اندیشه (رویکرد عثمانیه) با قدرت اموی شکل گرفت و غالب آمد ولی آنچنان نبود که این فضا، فضای اصلی باشد، بلکه جریانهای دیگری نیز وجود داشتند و رقابتهای جدی بین آنها درگرفته بود. اهل بیت نیز نقش عمده ای در این تقابل داشتند و اوج این تقابل را می توان در واقعه عاشورا دید که پس از آن دیگر بنی امیه نتوانست مشروعیت خودش را توجیه کند و دائماً با قیامهای مواجه می شد که ملهم از واقعه عاشورا بود.

اهل حدیث حتی استدلال های کلامی را نیز نمی پذیرفتند

با فروپاشی بنی امیه، این فرقه که از آن تحت عنوان فرقه عثمانیه یاد می شود، (دلیل نامگذاری فرقه عثمانیه، به دلیل قداستی بود که برای خلیفه سوم قائل بودند و به موازات آن سب خلیفه چهارم می کردند) تعدیل شد و قول به تثلیث، تبدیل به قول تربیع شد، یعنی قداست سه خلیفه، خصوصاً خلیفه سوم، تبدیل به قول به قداست چهار خلیفه شد. تعدیلهای دیگری نیز صورت گرفت. برای مثال، در مقطع عثمانیه ثبت حدیث حرام بود و ولی پس از تعدیل اجازه دادند که احادیث ثبت شود. اما قول به جبر و قول به تشبیه، منع از تفکر و تعقل و پرسش کردن همچنان باقی ماند و بعداً که رویکرد اهل حدیث تعدیل شد، اجازه دادند که استدلال های کلامی نیز وارد شود، ورنه اهل حدیث حتی استدلالهای کلامی را نیز نمی پذیرفتند.

این جریان به صورت یک ایدئولوژی شکل گرفت و محمل سیاسی آن با فروپاشی بنی امیه از بین رفت چرا که رویکرد عثمانیه

نسبت قوی‌ای با بنی امیه پیدا کرده بود و زوال بنی امیه موجب از بین رفتن بستر اجتماعی ایدئولوژیکی شد که بنی امیه بر روی آن شکل گرفته بود. لذا افرادی که با یک انگیزه معرفتی به آن روی آوردند، کارشان به صورت یک کار فردی باقی ماند که نمونه آن ابن تیمیه بود. همچنین قدرت‌هایی هم که شکل می گرفتند، به دلایلی از جمله نوع پوشش جغرافیایی شان (نسبت به گروه‌ها، اقوام و مذاهب و نژادها داشتند) با تفسیری از اسلام هماهنگ بودند که مدارا و تساهل دینی را با خود به همراه داشت. لذا با ظهور جریانهای سیاسی دیگر، معرفتهای دیگری مورد حمایت قرار گرفتند.

غرب، راوی تاریخ خاورمیانه

اما در رابطه با سده اخیر باید گفت، با پایان جنگ جهانی اول، نیروهای پیروز هر بخشی از خاک دولت عثمانی را به خود اختصاص می دادند و از حرکت‌های ایدئایی علیه دولت عثمانی در درون شبه جزیره حمایت می کردند، که یکی از این حرکتها آن چیزی بود که در منطقه نجد شکل گرفت و اگر حمایت‌های انگلستان نسبت به وهابیت در درون شبه جزیره وجود نداشت، وهابیت نمی توانست به این سرعت بسط پیدا کند و در مکه و مدینه مستقر شود. پس از فروپاشی دولت عثمانی نیز، دولت‌های غربی به عنوان دولت‌های استعمارگر در این مناطق حاکم شدند و اندیشه‌ای را توزیع و برگزیدند که در ذیل پوشش مفاهیم دینی نبود و نوعاً برای هر یک از این مناطق، تاریخی را تدوین می کردند که این تاریخ‌ها از مفاهیم جهان اسلام کمک نمی گرفت. به عبارتی در یکجا سومرهای مطرح می شدند، در جای دیگری تمدن عیلام مورد توجه قرار می گرفت و در یک جای دیگر فراعنه مصر هویت سازی می شدند. منتهی در منطقه نجد مفاهیمی مورد پوشش و بهره برداری قرار گرفتند که کاملاً مفاهیم دینی مربوط به سده نخستین اسلام بود و بر اساس آن مفاهیم، هویت سازی می کردند.

انقلاب اسلامی ایران و احیای مفاهیم اسلامی

اما با وقوع انقلاب اسلامی ایران، مفاهیم اسلامی و دینی، حیات مجددی یافتند و این مسئله موجب شد تا فضای فرهنگی جدیدی به وجود بیاید، یعنی بعد از غلبه سیاسی و حضور جهان غرب در کشورهای اسلامی و سیطره فرهنگی او، این حیات مجدد فرهنگی موجب شد تا قدرت و اقتداری در بخشی از جهان اسلام با هویتی اسلامی شکل گیرد که حساسیت فرهنگی سایر بخش‌های جهان اسلام را در برابر دوران ۲۰۰ ساله تحقیر جهان غرب و دودین به دنبال مفاهیم مدرن، با بازگشت به مفاهیم دینی و استقبال اجتماعی از آن برانگیخت. از این پس، این زمینه پیش آمد که اگر سیاست مدرن بخواهد در این مناطق عمل کند، به خاطر حضور فعال مفاهیم دینی باید پوشش دینی بگیرد.

اولین پوشش دینی گرفتن، عملی بود که در کشور افغانستان ایجاد شد. بلوک غرب که با انقلاب اسلامی ایران ضربه‌ای جدی در منطقه خورده بود، خواست تا این مفاهیم را سمت و سویی علیه بلوک شرق دهد. به عبارتی همان‌طور که قدرت گرفتن اسلام، در صدر ظهور اسلام جریان فرهنگ رقیب را که فرهنگی قبیله‌ای داشت مجبور کرد تا از مفاهیم اسلامی پوشش گیرد و بهره برداری کند، انقلاب اسلامی نیز غرب را مجبور کرد که در رقابت با اسلام از ذیل مفاهیم اسلامی استفاده کند.

شکل‌گیری پدیده‌ای مثل القاعده و داعش و همانند این جریانات به یک معنا، غلبه مفاهیم اسلامی هستند که سیاست رقیب ناگزیر می شود تا از آنها استفاده کند البته یک نوع آسیب‌پذیری در این نوع مفاهیم وجود دارد و اگر این مفاهیم غنی و قوی توزیع شده باشند، فرصت سو استفاده از رقیب گرفته می شود.

اقتضای بیداری اسلامی، مقابله با دشمن مشترک (اسرائیل)

اقتضای بیداری اسلامی، اقتضای حیات مجدد اسلامی و رقابت فرهنگ اسلامی در برابر فرهنگ غرب و مقابله او با سیاست غرب و مبارزه با آن چیزی است که در منطقه به اسم اسرائیل شکل گرفته است (که با تسخیر قبله دوم جهان اسلام، مسلمانان و امت اسلامی را تهدید می کند). همچنین بازگشت امت اسلامی به سوی مفاهیم وحدت بخش است. یعنی اقتضای این حرکت، نوعی همراهی و همگامی جهان اسلام برای مقابله با این دشمن مشترک بوده و با وقوع انقلاب اسلامی، جهان اسلام یک چنین وحدتی را احساس می کند.

بنابراین اگر در درون امت اسلامی بعد از اعتبار یافتن مفاهیم دینی و تاریخ اسلامی، یک بخشی از حافظه تاریخی که ظرفیت تکفیر را در مقطع اموی دارد، مجدداً احیا، بازخوانی و بازسازی می شود، این اقتضای اولیه بیداری اسلامی نیست، بلکه اقتضای مقابله اسلام بیدار در رقابت با جریان رقیب می باشد، یعنی اگر برای خاموش کردن جریان‌های سیاسی فعالی که در برابر سیاست غرب عمل می کنند، سیاست غرب می توانست به طور مستقیم عمل کند، نیازی نداشت تا گروه‌هایی را در ذیل پوشش مفاهیم دینی بسیج کرده و به سوریه و عراق بفرستد و به آنها قدرت و قوت دهد. این نوع عملکرد غرب بر اثر استیصالی است که فرهنگ غرب در برابر فرهنگ اسلامی پیدا کرده است و ناگزیر در ذیل این مفاهیم پوشش می گیرد.

کشورهای اسلامی خود حقیقی شان نیستند

به نظر با توجه به بیانی که عرض شد، اجمالاً دلیل اینکه یک نوع اندیشه به تاریخ رفته و منزوی شده‌ای، بعد از هزار سال مجدداً در این مقطع فعال می شود، به این دلیل است که کشورهای اسلامی خود حقیقی شان نیستند یعنی اگر کشورهای اسلامی، اولاً و بالذات خود حقیقی شان بودند و آن حقارتی را که در مواجهه با غرب احساس کرده بودند وجود نداشت، هیچ دلیلی نبود تا این کشورها به این بخش از حافظه تاریخی خودشان بروند اما آن چیزی که رخ می دهد، اتفاقاً مربوط به همان قدرت‌هایی است که در حاشیه سیاست‌های دوران سلطه آشکار استعمار غربی، عمل کردند.

در واقع باید پرسید چه کسانی بودند که به این گروه‌ها آموزش دادند؟ کدام مدارس و کدام اندیشه بود که نیروهای مربوط به داعش را تربیت کردند؟ به اعتقاد من پاسخ این سؤالات را باید در عربستان سعودی جست‌وجو کرد، چرا که عربستان به لحاظ

سیاسی همواره در حاشیه سیاست غرب عمل می کرد و شخص بن السلطان این گروه ها را تجهیز کرد و به سوریه برد. چرا که او این تصور را داشت که این انرژی فشرده ممکن است در آینده، علیه خودش برخیزد، به همین دلیل آنها را از آنجا روانه سوریه می کند و از آنها استفاده ابزاری می کند. او در گفت وگو با پوتین گفته بود که ما می توانیم این گروه ها را پس از آنکه کارشان را انجام دادند، کنترل کنیم.

داعش؛ انرژی ای کور، فاقد ظرفیت عقلانی و دارای سلاح تکفیر

در واقع باید به حامیان داعش گفت، زمانی که شما این انرژی کور را فعال کردید و ظرفیت عقلانی را از او گرفتید و سلاح تکفیر را به او دادید، آیا واقعاً می توانید به سادگی و سهولت او را کنترل کنید و قدرت از بین بردن آن را دارید یا اینکه در مقابل شما هم خواهد ایستاد؟ کما اینکه امروز می بینید که در مقابل خود شما هم ایستاده اند و از ناحیه ایشان احساس خطر می کنید. این انرژی کور، نابینا و عنودی که هیچ نشانه ای از عقلانیت در او وجود ندارد، وقتی که ظرفیت دینی مفاهیم دینی را به کار می گیرد، می تواند خیلی قدرتمند عمل کند و بر روی موج بیداری اسلامی سوار شود. همچنین می تواند ظرفیت عصیان را که در جهان غرب، تحت تاثیر حضور فرهنگ اسلامی به وجود آمده، به خدمت گیرد. همچنین سیاستمداران غرب اینطور تصور می کردند که می توانند آن دسته از کسانی را که در حاشیه فرهنگ اسلامی و بیداری اسلامی جذب شده اند را از این طریق روانه این منطقه کنند تا اولاً خود را از آسیب احتمالی آنها در امان نگه دارند، ثانیاً آنها را در برابر اسلام را قرار داده و ثالثاً از آنها استفاده کنند.

اگر فرصت بود، بنده عواملی که هر یک از این قدرتها، به این جریانها کمک کردند را تحلیل و شناسایی می کردم. ما نمی توانیم این پدیده را به افراط گرایی عده خاصی نسبت دهیم، چرا که مسئله عمیق تر از اینهاست و ظهور داعش به حضور قدرتها و عوامل جهانی و تعامل و رقابتهای آنها باز می گردد و استفاده ها و کارکردهای فراوانی برای جهان غرب دارد که به برخی از آنها اشاره کردم و برخی دیگر از آنها، ارائه صورتی از اسلام مشوش توسط جهان غرب است که از این طریق رخ می دهد و این بخشی از اندیشه ها و کارکردهایی است که این جریان دارد.